فصلنامه علمی
پژوهش‌های اعتقادی ـ کلامی
سال شانزدهم/ شماره۶۴/ زمستان ۱۴۰۵

The Quarterly Journal of
Theological - Doctrinal Research
16 th Year/ No: 64/ Winter 2027

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۳۲ - ۷

بازخوانی هستی‌شناختی «اختیار» در اندیشهٔ شیخ مفید: نقد جبر و تبیین نظریهٔ «کسب»

لیلا افسری[۱]

چکیده

مسئلهٔ «اختیار» و چگونگی نسبت فعل انسان با ارادهٔ الهی، همواره از مناقشه برانگیزترین مباحث کلام اسلامی بوده است. در این میان، دو رویکرد افراطیِ «جبر» و «تفویض» هر دو از سوی ائمهٔ اهل بیت(ع) طرد شده‌اند. شیخ مفید به عنوان بنیان‌گذار مکتب کلامی بغداد، در تبیین موضع میانه، از اصطلاح «کسب» بهره جسته است. با این حال، به دلیل اشتهار این واژه در نظام کلامی اشاعره به معنای نفی تأثیر علیّ انسان، برخی پژوهشگران متقدم و متأخر در نسبت‌دادن «نظریهٔ کسب» به شیخ مفید دچار تردید یا سوء برداشت شده‌اند. این پژوهش با رویکردی توصیفی -تحلیلی و با تمرکز بر بازخوانی هستی‌شناختی مفهوم فعل ارادی، درصدد پاسخ به این پرسش است که «کسب» در اندیشهٔ شیخ مفید چه تمایز مبنایی با «کسب اشعری» دارد و چگونه می‌تواند مبیّن اختیار انسان باشد؟ یافته های پژوهش، با تکیه بر تحلیل متن اوائل المقالات و مقایسهٔ تطبیقی آن با دیدگاه ابوالحسن اشعری، نشان می‌دهد که نظریهٔ «کسب» در دستگاه کلامی شیخ مفید، نه به معنای سلب تأثیر فاعل (دیدگاه اشعری)، بلکه به معنای «نظریهٔ استطاعت مقارن» و پذیرش نظام علیّت طولی است. بر اساس این دیدگاه، خداوند «خالق» فعل و اعطاکنندهٔ «قدرت» به انسان است و انسان با این قدرتِ مقارن با فعل، «مباشر» و «مکتسب» آن بوده و به همین سبب مستحق مدح و ذمّ می‌گردد. این تبیین هستی‌شناختانه، راه را برای تثبیت نظریهٔ «امر بین الامرین» در آثار شاگردان وی، سید مرتضی و شیخ طوسی، هموار ساخت.

واژگان کلیدی

شیخ مفید، اختیار، نظریهٔ کسب، هستی‌شناسی فعل، جبر و تفویض، اکازیونالیزم.

---

۱. استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.
Email: leila.afsari@iau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۵/۱۸ پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۸/۱۴

طرح مسأله

مسئلهٔ اختیار انسان در کنار اصل عدل الهی، از بن‌مایه های اساسی کلام امامیه به شمار می‌رود. در سیر تحول اندیشهٔ کلامی شیعه، شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ق) نقشی بی‌بدیل در نظام بخشی به آموزهٔ «اختیار» و نقد ساختارهای جبرگرایانه ایفا کرده است.

مفید با تبیین نظریهٔ «کسب» که ریشه در متکلمان بصره از جمله معتزله داشت، کوشید میان فاعلیت مطلق الهی و مسئولیت اخلاقی انسان، جمع هستی‌شناختی ارائه دهد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۴۵؛ مکدرموت، ۱۳۹۴، ص ۱۱۲). با این حال، نظریهٔ کسب شیخ مفید در تاریخ کلام شیعه گاه با قرائت اشعری آن خلط شده و گاه از سوی برخی شارحان متأخر، به جبری پنهان متهم گردیده است. (جعفری، ۱۳۷۵، ص ۸۸-۹۰)

بازخوانی هستی‌شناختی این نظریه نشان می‌دهد که مفید برخلاف جبرگرایان، «قدرت بر ضد» و «تولد فعل از ارادهٔ عامل» را شرط تحقق اختیار می‌داند. در اندیشهٔ او، «کسب» نه به معنای ایجاد حقیقی فعل (که خاص خداست) بلکه به معنای نسبت‌یابی فعل به فاعل انسانی از طریق «وجود قدرت و اراده در آنِ واحد با فعل» تعریف می‌شود. (مفید، ۱۴۱۳ق)

از این منظر، نقد مفید بر جبرِ محض و تفویضِ کامل، در گرو بازتعریف رابطهٔ عِلّی میان خدا، انسان و فعل اخلاقی است؛ رابطه‌ای که در آن انسان «فاعل حقیقیِ شرطی» و خدا «فاعل حقیقیِ مطلق» شمرده می‌شود.

با این حال، پرسش اصلی آن است که آیا این الگوی کسبی از اختیار، صرفاً یک راه حل لفظی برای گریز از جبر است یا می‌تواند مبنای یک انسان‌شناسی اخلاقی مبتنی بر مسئولیت کامل فاعل نفس‌آگاه باشد؟ مقالهٔ حاضر با رویکردی توصیفی- تحلیلی و با تکیه بر آثار اصیل شیخ مفید (به‌ویژه «اوائل المقالات»، «النکت فی مقدمات الأصول» و «المسائل السرویهٔ») و نیز نقد های معاصر، به بازخوانی هستی‌شناختی «اختیار» در اندیشهٔ مفید می‌پردازد.

هدف اصلی، تبیین نسبت میان «کسب»، «اراده»، «قدرت» و «عدل الهی» به گونه‌ای است که هم از اتهام جبر (مانند اشاعره) و هم از اتهام تفویض (مانند غالیان معتزله) مبرا

باشد. همچنین، پیامدهای این نظریه برای مباحثی چون «مسئولیت اخلاقی»، «قضا و قدر» و «ثواب و عقاب» بررسی خواهد شد تا روشن گردد که آیا الگوی مفید می‌تواند پاسخی درخور به معمای دیرپای «جبر و اختیار» در کلام اسلامی ارائه دهد.

چالش چگونگی جمع میان «توحید افعالی» (فاعلیت مطلقهٔ الهی) و «عدل الهی» (مسئولیت انسان در قبال افعال خویش)، یکی از عمیق‌ترین بحران‌های نظری در تاریخ کلام اسلامی را رقم زده است. این بحران در قرون نخستین اسلامی به شکل‌گیری دو قطب متضاد انجامید: جبریه که با تمسک به عمومیت قدرت الهی، اراده و فاعلیت انسان را به کلی منکر شدند و فعل او را همچون حرکت جمادات، مخلوق بی‌واسطهٔ خدا دانستند، و معتزله که در دفاع از عدل الهی، اختیار را به «تفویض» (واگذاری خلق مستقل فعل به انسان) تفسیر کردند و انسان را «خالق» افعال خویش خواندند (سبحانی، ۱۳۸۴: ج۲، ص۲۳۵-۲۴۰). در واکنش به این دو رویکرد، ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ق) نظریهٔ «کسب» را مطرح ساخت که بنا بر آن، خداوند «خالق» فعل و انسان «مکتسب» آن است؛ اما تحلیل هستی‌شناسانهٔ این نظریه در نظام اشعری به نفی هرگونه رابطهٔ علیّ میان ارادهٔ انسان و فعل او می‌انجامید و عملاً به نوعی «جبر معتدل» یا «نظریهٔ عادت الله» تبدیل شد. (شاکرین، ۱۳۹۱: ص ۱۰۵-۱۰۸)

در چنین فضای ملتهب کلامی، شیخ مفید (محمد بن محمد بن نعمان، م ۴۱۳ق) به عنوان برجسته‌ترین متکلم امامیه در عصر آل بویه، رسالت نظری سنگینی بر عهده داشت: او می‌بایست ضمن پایبندی به نصوص روایی ائمهٔ اطهار (ع) مبنی بر نفی «جبر» و «تفویض»، پاسخی عقل‌پسند و منطقی به شبهات جبریه و معتزله ارائه می‌داد. شیخ مفید در مهم‌ترین اثر کلامی خویش، اوائل المقالات، آشکارا از واژهٔ «کسب» برای تبیین رابطهٔ انسان با فعلش بهره می‌برد و تصریح می‌کند که «خداوند خالق اعمال بندگان است و بندگان مکتسب آن» (مفید، ۱۴۱۳). این تصریح از همان آغاز، پژوهشگران تاریخ کلام را با پرسشی اساسی مواجه ساخته است: آیا شیخ مفید نظریهٔ کسب اشعری را پذیرفته، یا این واژه را در یک نظام مفهومی متفاوت «بازخوانی هستی‌شناختی» کرده است؟

اهمیت این پرسش از آن‌روست که برخی مستشرقان و حتی برخی پژوهشگران شیعی،

با عطف نظر به اشتراک لفظی «کسب» در آثار شیخ مفید و ابوالحسن اشعری، به هم‌سانی یا تأثیرپذیری مطلق دیدگاه شیخ مفید از اشاعره حکم رانده‌اند (مکدرموت، ۱۹۷۸).

این در حالی است که بررسی دقیق مبانی هستی‌شناختی فعل در اندیشهٔ مفید، نشان از شکافی عمیق میان «کسب» وی با «کسب» اشعری دارد. پژوهش حاضر می‌کوشد با واکاوی مفهوم «هستی‌شناسی اختیار» در آثار شیخ مفید و مقایسهٔ آن با نظریهٔ جبر و کسب اشعری، تمایز مبنایی این دو دیدگاه را روشن سازد و نشان دهد که «کسب» در دستگاه کلامی مفید، گامی ضروری اما ناتمام در مسیر تثبیت نظریهٔ کلامی «امر بین الامرین» بوده است.

پرسش‌های پژوهش

این مقاله در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل است:

۱. مبانی هستی‌شناختی فعل ارادی از منظر شیخ مفید چیست؟ (آیا فعل «موجود» است؟ و اگر هست، به کدام فاعل منتسب می‌شود؟)

۲. نظریهٔ «کسب» در اندیشهٔ شیخ مفید چه تفاوت‌های جوهری با نظریهٔ «کسب» اشعری دارد؟

۳. رابطهٔ نظریهٔ «کسب» مفیدی با نظریهٔ «استطاعت» و نقد «جبر و تفویض» چگونه تبیین می‌شود؟

۴. این نظریه چه تأثیری بر تطور کلام امامیه در مکتب شاگردان شیخ مفید (سید مرتضی و شیخ طوسی) داشته است؟

اهمیت و ضرورت پژوهش

مسئلهٔ «جبر و اختیار» کهن‌ترین و بنیادی‌ترین پرسش‌های کلامی و انسان‌شناختی را در تاریخ اندیشهٔ اسلامی رقم زده است و در این میان اندیشهٔ شیخ مفید به‌عنوان نقطهٔ عطفی در نظام بخشی به آموزهٔ «اختیار» در کلام امامیه از چند جهت حائز اهمیت و ضرورت پژوهشی است. نخست آنکه بسیاری از پژوهش‌های متأخر نظریهٔ کسب شیخ مفید را هم‌راستا با تفسیر جبرگرایانهٔ اشعری از «کسب» پنداشته‌اند و این خلط تاریخی سبب شده

که ظرفیت‌های هستی‌شناختی اندیشهٔ مفید در تبیین فاعلیت انسانی غیرجبری نادیده گرفته شود؛ ازاین‌رو بازخوانی این نظریه ضرورتی روش‌شناختی برای تصحیح این سوء فهم دارد.

دوم اینکه در نظام فکری مفید، اختیار انسان بدون عدل الهی معنا نمی‌یابد و عدل نیز بدون «قدرت بر ضد» و «ارادهٔ مستقل عامل» تهی از محتوای اخلاقی خواهد بود، بنابراین بازاندیشی در نظریهٔ کسب می‌تواند به روشنی به این پرسش ارائه دهد که چگونه بندگی مطلق خدا با مسئولیت اخلاقی کامل انسان جمع می‌شود.

سوم آنکه بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده درباره شیخ مفید یا معطوف به ابعاد فقهی و حدیثی اندیشهٔ او بوده یا به صورت کلی به مقولهٔ اختیار در کلام امامیه پرداخته‌اند و مطالعه‌ای مستقل که با رویکرد هستی‌شناختی و با تمرکز بر نسبت میان «کسب»، «اراده»، «قدرت» و «عدل» در آثار خود مفید صورت گرفته باشد نادر است، ازاین‌رو ضرورت این پژوهش در پر کردن همان خلأ تحلیلی نمایان می‌شود.

چهارم اینکه تبیین الگوی «فاعلیت شرطی انسان» و «فاعلیت مطلق خدا» در اندیشهٔ مفید ظرفیت بالایی برای گفت‌وگو با فلسفهٔ عمل معاصر به‌ویژه نظریه‌های اراده‌گرایانه و عِلّی- تکوینی دارد و این پژوهش می‌تواند پلی میان کلام کلاسیک امامیه و مسئلهٔ اختیار در روان‌شناسی اخلاق و فلسفهٔ ذهن معاصر ایجاد کند.

پنجم اینکه بدون شناخت دقیق دیدگاه شیخ مفید، فهم تحولات بعدی کلام شیعه از سیدمرتضی و خواجه نصیر تا علامه طباطبایی ناقص خواهد ماند، ازاین‌رو پژوهش حاضر از جهت مطالعهٔ تاریخ اندیشهٔ اسلامی نیز ضرورتی بنیادین دارد.

در نهایت این پژوهش از آن جهت ضرورت می‌یابد که با بازخوانی هستی‌شناختی اختیار در اندیشهٔ شیخ مفید و نقد خوانش‌های جبرگرایانه می‌توان مدلی از کسب ارائه داد که هم وفادار به متن آثار مفید باشد و هم قابلیت پاسخ‌گویی به چالش‌های نظری معاصر درباره رابطهٔ علم و قدرت الهی با فعل اخلاقی انسان را دارا باشد.

پیشینهٔ پژوهش

موضوع اختیار در اندیشهٔ شیخ مفید، همواره محل توجه محققان بوده است. در این میان می‌توان به آثار ارزشمندی اشاره کرد که هر یک از زاویه‌ای به این بحث پرداخته‌اند:

فصلی مبسوط را به بحث The Theology of Al-Shaikh Al-Mufid مارتین مکدرموت (۱۹۷۸) در «خلق اعمال» و نظریهٔ کسب، اختصاص داده و با دقت، تفاوت‌های ظریف دیدگاه شیخ مفید را با اشاعره تحلیل کرده است (مکدرموت، ۱۹۷۸) با این حال، تحلیل وی بیشتر جنبهٔ تاریخی دارد تا هستی‌شناختی محض.

کاظم قاضی‌زاده (۱۳۸۰) در کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، به بررسی کلی آرای مفید در باب عدل پرداخته، اما به طور خاص به تحلیل فلسفی مفهوم «کسب» و ابعاد هستی‌شناسانهٔ آن ورود عمیقی نکرده است. (قاضی‌زاده، ۱۳۸۰: ص ۱۵۵-۱۷۰)

حمیدرضا شاکرین (۱۳۹۱) در مقالهٔ «نظریه کسب اشعری و نقد آن بر اساس دیدگاه شیخ مفید» مستقیماً به نقد دیدگاه اشعری از منظرشیخ مفید پرداخته است (شاکرین، ۱۳۹۱).

عبدالجبار رفاعی (۱۴۳۰ق) در مبانی الکلام الامامی نیز به این بحث اشاره داشته، اما تحلیل وی عمدتاً در چارچوب مقایسهٔ مکاتب کلامی است (رفاعی، ۱۴۳۰ق: ص ۲۳۰-۲۴۵).

مقاله حاضر، با تمرکز بر بازخوانی مثبت نظریهٔ مفید و تبیین آن به مثابهٔ یک «نظام هستی‌شناختی»، در امتداد و تکمیل‌کنندهٔ پژوهش‌های پیشین است. جنبهٔ نوآوری پژوهش حاضر در این است که صرفاً به نقد تاریخی یا کلامی بسنده نکرده، بلکه می‌کوشد با رویکردی هستی‌شناختی، معنای دقیق «خلق» و «کسب» را در نسبت با «وجود فعل» در منظومهٔ فکری شیخ مفید بازخوانی کند و از این رهگذر، نسبت نظریهٔ او را با نظام علّی طولی روشن سازد.

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی ـ نظری و از نظر ماهیت داده ها، کیفی است؛ که با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی انجام می‌شود. ابتدا با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و آثار اصیل شیخ مفید از جمله «اوائل المقالات»، «النکت فی مقدمات الأصول»، «المسائل السرویهٔ» و «تصحیح اعتقادات الإمامیه» گزارشی توصیفی از دیدگاه او درباره اختیار، کسب، اراده و قدرت گردآوری می‌شود. سپس با بهره‌گیری از روش تحلیل فلسفی-کلامی، مفاهیم یادشده برای تبیین نظریه کسب و نسبت آن با نقد جبر مورد تحلیل هستی‌شناختی قرار می‌گیرد. همچنین، برای فهم دقیق موضع شیخ مفید در برابر جبرگرایان و معتزله، از رویکرد مقایسه‌ای با روش «تاریخ ادیان و مکاتب کلامی» استفاده می‌شود. در گام نهایی، با تکیه بر استدلال‌های عقلی و تحلیل مفاهیم بنیادینی چون «فاعلیت»، «قدرت بر ضد»، «اراده» و «عدل الهی»، الگوی پیشنهادی کسب به عنوان راه‌حلی میانه میان جبر و تفویض مورد ارزیابی قرار گرفته و پیامدهای انسان‌شناختی و اخلاقی آن بازخوانی می‌شود.

۱. مبانی هستی‌شناسی فعل در اندیشهٔ شیخ مفید

۱. ۱ فعل ارادی به مثابهٔ «موجود» و مسئلهٔ انتساب آن

نخستین گام برای فهم دیدگاه شیخ مفید در باب اختیار، تحلیل هستی‌شناختی خود «فعل» است. پرسش بنیادین این است: آیا «فعل ارادی انسان» (مانند برخاستن، نوشتن، سخن گفتن) یک «موجود» حقیقی است؟ و اگر هست، این وجود از آنِ کیست؟

در منظومهٔ فکری متکلمان مسلمان، دست‌کم دو رویکرد کلان به این پرسش وجود داشته است:

رویکرد معتزله: فعل ارادی انسان، «موجود» و «مخلوق» خود انسان است. خداوند به انسان قدرت و اراده عطا کرده است و انسان بااین قدرت، مستقلاً فعل را «ایجاد» می‌کند. این رویکرد به «نظریهٔ تفویض» شهرت یافته است (قاضی‌زاده، ۱۳۸۰: ص۱۶۲).

رویکرد اشاعره: فعل ارادی انسان، «موجود» است اما «مخلوق» مستقیم خداوند. انسان صرفاً «محل» وقوع فعل است و هیچ نقش علیّ در ایجاد آن ندارد. این رویکرد به «نظریهٔ کسب» اشعری معروف است (شاکرین، ۱۳۹۱: ص ۱۰۷-۱۱۰).

شیخ مفید در مواجهه با این دو دیدگاه، راه سومی را برگزید که تحلیل هستی‌شناختی آن مستلزم دقت فراوان است. او در اوائل المقالات تصریح می‌کند که «افعال بندگان، مخلوق خداوند است» (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۵۳). این عبارت در نگاه نخست، ممکن است به نظریهٔ اشعری نزدیک به نظر برسد؛ اما با بررسی سایر عبارات وی، تمایز آشکار می‌شود.

شیخ مفید در همین کتاب، در بحث از «عدل الهی»، تأکید می‌کند که «خداوند عادل است و بندگان را بر آنچه بدان قادر نیستند، تکلیف نمی‌کند» (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۴۷). این تصریح، پایهٔ نظریهٔ جبر را فرو می‌ریزد؛ زیرا اگر انسان هیچ نقشی در فعل خود نداشته باشد، تکلیف الهی لغو و عقاب و ثواب ظالمانه خواهد بود. بنابراین، شیخ مفید هم به «خلق الهی» فعل باور دارد و هم به «اختیار و مسئولیت انسان». این جمعِ به ظاهر متناقض، نیازمند تبیین هستی‌شناختی دقیقی از مفهوم «خلق» و «کسب» است.

۱. ۲ تحلیل معناشناختی و هستی‌شناختی «خلق» و «کسب»

برای رفع تناقض ظاهری در عبارات شیخ مفید، باید میان دو سطح از تحلیل هستی‌شناختی تمایز قائل شد:

الف) سطح «ایجاد» (خلق)

در این سطح، فعل از آن‌رو که «حادث» و «ممکن الوجود» است، نیازمند «مُحدِث» و «واجب الوجود» می‌باشد. از این منظر، هر آنچه در عالم رخ می‌دهد، از جمله افعال بندگان، به اذن و قدرت الهی موجود می‌شود. شیخ مفید در این باره می‌گوید: «خداوند قادر است و بندگان قادرند؛ اما قدرت بندگان، به تملیک و اقتدار الهی است». (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۱۰۱) بدین ترتیب، «خلق» در اینسطح، به معنای «افاضهٔ وجود» از سوی خداوند است و هیچ موجودی، حتی فعل انسان، از این دایره بیرون نیست.

مکدرموت (۱۹۷۸: ص ۳۴۵) این رویکرد شیخ مفید را «نظریهٔ خلق با واسطه» می‌نامد که در آن، خداوند فعل را از طریق قدرتی که به انسان داده، می‌آفریند.

ب) سطح «مباشرت» (کسب)

در این سطح، بحث بر سر «فاعل مباشر» یا «مبدأ قریب» فعل است. شیخ مفید برای تبیین نقش انسان در این سطح، از واژهٔ «کسب» استفاده می‌کند. او می‌گوید: «بندگان، مکتسب اعمال خویش‌اند و بر اساس آن استحقاق مدح و ذم می‌یابند» (مفید، ۱۴۱۳ق). «کسب» در اینجا به معنای «مباشرت» و «مقارنت قدرت با فعل» است. به عبارت دیگر، فعل در عین حال که «مخلوق» خداوند است، «مکتسب» انسان نیز هست و این دو حیثیت با یکدیگر تنافی ندارند.

برای تمایز این دیدگاه از نظریهٔ کسب اشعری، باید توجه داشت که در نظام اشعری، «کسب» صرفاً یک «اقتران» زمانی بین فعل و قدرت انسان است، بدون آنکه قدرت انسان تأثیری در «وجود» فعل داشته باشد. (شاکرین، ۱۳۹۱)

اما در نظام مفید، «کسب» به معنای «تأثیر قدرت انسان در تعیّن و تشخّص فعل» است. به بیان هستی‌شناختی، خداوند «وجود» فعل را می‌آفریند، اما «تعیّن» آن (اینکه چه فعلی در چه زمانی از کدام فاعل صادر شود) به «قدرت» و «اراده» انسان وابسته است. این همان نظریهٔ «علیّت طولی» است که بعدها در کلام فلسفی شیعه به کمال رسید (علامه حلی، ۱۴۱۲ق).

۱. ۳ نظریهٔ «استطاعت مقارن»: نقطهٔ کانونی هستی‌شناسی اختیار

شاید مهم‌ترین کلیدواژه برای فهم هستی‌شناسی اختیار در اندیشهٔ شیخ مفید، مفهوم «استطاعت» (قدرت بر فعل) باشد. در تاریخ کلام اسلامی، سه نظریهٔ اصلی دربارهٔ رابطهٔ «استطاعت» با «فعل» مطرح بوده است:

۱. استطاعت قبل از فعل (نظریهٔ معتزله): معتزله بر این باور بودند که انسان باید پیش از انجام فعل، «قادر» بر آن باشد. این نظریه برای توجیه «تکلیف» و «آزادی انتخاب» ضروری به نظر می‌رسید. (قاضی‌زاده، ۱۳۸۰: ص ۱۶۲)

۲. استطاعت مقارن با فعل (نظریهٔ شیخ مفید و اشاعره): بر اساس این دیدگاه، «قدرت» انسان تنها در «حین» انجام فعل وجود دارد و پیش از آن، قدرتی در کار نیست.

۳. استطاعت پس از فعل: نظریه‌ای نادر که طرفداران چندانی نداشته است.

اشتراک شیخ مفید و اشاعره در پذیرش «استطاعت مقارن»، یکی از دلایل اصلی خلط میان آرای آنان شده است. شیخ مفید در اوائل المقالات به صراحت نظریهٔ «استطاعت قبل از فعل» را رد می‌کند و می‌گوید: «استطاعت، عرَض است و عرَض، بقا ندارد؛ پس استطاعت تنها در لحظهٔ فعل موجود است». (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۱۰۱-۱۰۲)

اما پرسش اساسی این است: اگر قدرت تنها در لحظهٔ فعل وجود دارد، چگونه می‌توان از «اختیار» پیش از فعل سخن گفت؟

پاسخ شیخ مفید به این پرسش، تمایز هستی‌شناختی او را از اشاعره آشکار می‌سازد. از منظر وی، «قدرت» دو معنا دارد:

معنای اول: سلامت اعضا و اسباب فعل. این معنا از قدرت، پیش از فعل نیز وجود دارد و شرط «تکلیف» است. انسان به صرف برخورداری از اعضای سالم و ابزار فعل، مکلف به انجام تکلیف می‌شود. (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۱۰۲)

معنای دوم: توانایی مستقیم بر ایجاد فعل. این معنا از قدرت، تنها در لحظهٔ فعل و مقارن با آن حادث می‌شود و خداوند آن را در انسان می‌آفریند.

بدین ترتیب، شیخ مفید با تفکیک میان دو سطح از قدرت، هم «تکلیف» را توجیه می‌کند (از طریق معنای اول) و هم فاعلیت مطلقهٔ الهی را حفظ می‌نماید (از طریق معنای دوم). این تفکیک، در نظام اشعری وجود ندارد و اشاعره صرفاً به معنای دوم تمسک کرده و از تبیین «اختیار پیشینی» عاجز مانده‌اند. (شاکرین، ۱۳۹۱؛ احمدی و شکری، ۱۳۹۴)

۱. ٤ هستی‌شناسی «کسب» به مثابهٔ نظام علیّت طولی

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان نظریهٔ شیخ مفید را چنین صورتبندی کرد:

۱. خداوند، «خالق» وجود فعل است. هیچ فعلی بدون افاضهٔ الهی موجود نمی‌شود. این همان اصل «توحید افعالی» است.

۲. خداوند، «خالق» قدرت انسان است. قدرت (به معنای دوم) عرَضی حادث است که خداوند آن را در لحظهٔ فعل در انسان می‌آفریند.

۳. انسان، «مکتسب» و «فاعل مباشر» فعل است. فعل از طریق قدرتی که خداوند در

انسان آفریده، از او صادر می‌شود.

٤. انتساب فعل به انسان، حقیقی است نه مجازی. به همین دلیل، انسان مستحق «مدح» و «ذم» و «ثواب» و «عقاب» است. (مفید، ۱۴۱۳ق)

این صورتبندی، دقیقاً منطبق بر نظریهٔ «علیّت طولی» در فلسفهٔ اسلامی است. در این نظام، «علّت» حقیقی و هستی بخش، خداوند است؛ اما «علّت قریب» و «مباشر»، انسان می‌باشد. این دو علیّت، در طول یکدیگرند، نه در عرض هم؛ بنابراین با یکدیگر تنافی ندارند. چنانکه فیاض لاهیجی در شرح این دیدگاه می‌گوید: «فعل، به یک اعتبار منسوب به حق است، از آن جهت که موجِد آن است و به اعتباری دیگر منسوب به بنده است، از آن جهت که مباشر آن است. (لاهیجی، ۱۳۸۳)

بدین ترتیب، نظریهٔ «کسب» در اندیشهٔ شیخ مفید، در حقیقت «نظریهٔ خلق همراه با مباشرت» است، نه «نظریهٔ خلق همراه با سلب تأثیر» که در کلام اشعری مشاهده می‌شود. شیخ مفید با بهره‌گیری از واژهٔ «کسب»، کوشید تا در فضای فکری قرن چهارم، که اشاعره این واژه را بر سر زبان‌ها انداخته بودند، پاسخی درون‌گفتمانی به چالش جبر و تفویض ارائه دهد. (مادلونگ، ۱۹۹۷، به نقل از مکدرموت، ۱۹۷۸: ص ۳۵۵)

۲. نقد جبر و تفویض در اندیشهٔ شیخ مفید

۲. ۱ نقد هستی‌شناختی نظریهٔ جبر

نظریهٔ «جبر» در صورت کلاسیک خود، که از سوی جهم بن صفوان (م ۱۲۸ق) و پیروانش ترویج می‌شد، بر این باور استوار بود که انسان هیچ اراده و قدرتی از خود ندارد و تمام افعال او، همچون حرکت برگ درختان در برابر باد، مستقیماً مخلوق و مقدّر الهی است. (سبحانی، ۱۳۸۴: ج۲، ص ۲۳۵). شیخ مفید در مواجهه با این نظریه، دو دسته استدلال اقامه می‌کند: استدلال‌های عقلی- هستی‌شناختی و استدلال‌های نقلی-روایی.

الف) استدلال عقلی: تنافی جبر با عدل الهی و تکلیف

شیخ مفید در اوائل المقالات، بحث از عدل الهی را با نقد جبر آغاز می‌کند. استدلال وی را می‌توان در قالب یک قیاس استثنایی صورتبندی کرد:

مقدمهٔ اول: اگر انسان در افعال خود مجبور باشد، تکلیف الهی (امر و نهی) لغو و بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا تکلیفِ کسی که قدرت بر انجام یا ترک فعل ندارد، قبیح است (مفید، ۱۴۱۳ق).

مقدمهٔ دوم: تکلیف الهی لغو و قبیح نیست؛ زیرا خداوند حکیم است و فعل قبیح از او صادر نمی‌شود؛ در نتیجه، انسان در افعال خود مجبور نیست.

این استدلال، ریشه در هستی شناسی تکلیف دارد. تکلیف، به عنوان یک «امر وجودی»، تنها زمانی معنا می‌یابد که «مکلَّف» (انسان) دارای «استطاعت» (قدرت بر فعل و ترک) باشد. اگر انسان فاقد این قدرت باشد، تکلیف به «محال» تعلق گرفته است که با حکمت الهی ناسازگار است. شیخ مفید در این باره تصریح می‌کند: «خداوند عادل است و بندگان را بر آنچه بدان قادر نیستند، تکلیف نمی‌کند؛ و اگر کسی را بر فعل یا ترک چیزی که قدرت بر آن ندارد تکلیف کند، ظالم خواهد بود و خداوند از ظلم منزّه است». (مفید، ۱۴۱۳ق)

علاوه بر این، شیخ مفید به هستی‌شناسی احساس درونی انسان نیز اشاره می‌کند. او به بداهت درمی‌یابد که میان حرکت ارادی دست خود و حرکت اضطراری نبض خود فرق است. اگر جبر حاکم بود، این تفاوت احساس نمی‌شد. این استدلال که بعدها در کلام فلسفی به «علم حضوری به اختیار» شهرت یافت، پایه‌ای هستی‌شناختی دارد: انسان «وجود» اختیار را مستقیماً و بدون واسطه درک می‌کند و انکار آن، انکار بدیهیات وجدانی است. (قاضی‌زاده، ۱۳۸۰)

ب) استدلال نقلی: تعارض جبر با آیات و روایات

شیخ مفید، به عنوان متکلمی نصّ گرا، علاوه بر استدلال عقلی، به آیات قرآن و روایات اهل بیت (ع) نیز استناد می‌کند. وی در اوائل المقالات ابه آیاتی اشاره دارد که فعل را به انسان نسبت می‌دهند و او را مسئول آن می‌شناسند، مانند: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (مدثر: آیه ۳۸)

به باور مفید، اگر انسان در فعل خود مجبور بود، این «کسب» و «رهین بودن» معنا

نداشت. (مفید، ۱۴۱۳ق).

مهم‌تر از آیات، استناد شیخ مفید به روایت معروف «امر بین الامرین» از امام صادق (ع) است. در کتاب اصول کافی از امام صادق(ع) روایت شده که در پاسخ به پرسش از جبر و تفویض فرمودند: «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ وَ لكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» (کلینی، ۱۳۶۵: ج۱، ص ۱۵۹)

شیخ مفید این روایت را محور تبیین دیدگاه خود قرار می‌دهد و آن را چنین تفسیر می‌کند: نه جبر (که نافی عدل است) و نه تفویض (که نافی توحید افعالی است)، بلکه امری میانه که در آن، فعل هم به خداوند منسوب است (از جهت ایجاد) و هم به انسان (از جهت مباشرت). (مفید، ۱۴۱۳ق)

۲. ۲ نقد هستی‌شناختی نظریهٔ تفویض

در برابر جبر، نظریهٔ «تفویض» قرار داشت که از سوی معتزله، به ویژه معتزلهٔ بغداد، ترویج می‌شد. بر اساس این نظریه، خداوند پس از اعطای قدرت و اراده به انسان، «خلق» فعل را به خود انسان «واگذار» کرده است و انسان «خالق» افعال خویش است. (احمدی و شکری، ۱۳۹۴) شیخ مفید، با وجود ردّ جبر، به همان اندازه با تفویض نیز مخالف بود و آن را تهدیدی برای «توحید افعالی» می‌دانست.

الف) استدلال عقلی: تنافی تفویض با توحید افعالی

استدلال شیخ مفید علیه تفویض، بر پایهٔ هستی‌شناسی «خلق» استوار است. از منظر وی، «خلق» به معنای «ایجاد از عدم» و «افاضهٔ وجود»، منحصراً شایستهٔ خداوند است و هیچ موجودی، حتی انسان مختار، توانایی آن را ندارد. او در اوائل المقالات می‌گوید: «خداوند خالق افعال بندگان است، به این معنا که او مقدِّر و موجِد آنهاست؛ و بندگان مکتسب آنند». (مفید، ۱۴۱۳ق)

این دیدگاه، ریشه در تحلیل هستی‌شناختی «فعل» دارد. فعل از آن‌رو که «حادث» و «ممکن الوجود» است، برای موجود شدن نیازمند «علت موجِده» است. اگر این علّت، خود انسان باشد، لازم می‌آید که انسان «واجد» کمال «ایجاد» باشد که این با «ممکن الوجود» بودن انسان ناسازگار است. به بیان ساده‌تر، انسان خود «مخلوق» و «محتاج» به خداست؛

چگونه می‌تواند «خالق» و «غنی» باشد؟ (مکدرموت، ۱۹۷۸)

شیخ مفید به صراحت نظریهٔ تفویض را رد می‌کند و آن را بدعتی از سوی معتزله می‌خواند که با روایات اهل بیت (ع) تعارض دارد. (رفاعی، ۱۴۳۰ق)

ب) استدلال نقلی: نفی تفویض در روایات

شیخ مفید به روایات متعددی استناد می‌کند که در آنها ائمهٔ اهل بیت (ع) نظریهٔ تفویض را در کنار جبر، باطل دانسته‌اند. افزون بر روایت «امر بین الامرین»، وی به روایاتی اشاره دارد که در آنها تصریح شده است: «إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ أَفْعَالِ الْعِبَادِ» (خداوند خالق افعال بندگان است). از منظرشیخ مفید، این روایات به روشنی نشان می‌دهند که انتساب «خلق» فعل به انسان، نادرست و مخالف تعالیم اهل بیت(ع) است. (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۴۵-۴۶)

۲. ۳ تبیین نظریهٔ «امر بین الامرین» به مثابهٔ راه میانه

شیخ مفید پس از نقد جبر و تفویض، نظریهٔ «امر بین الامرین» را به عنوان دیدگاه مختار خود ارائه می‌کند. تبیین وی از این نظریه را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

الف) فاعلیت طولی، نه عرضی

فعل اختیاری انسان، دو فاعل دارد: فاعل بعید (خداوند) که «موجِد» و «خالق» فعل است، و فاعل قریب (انسان) که «مباشر» و «مکتسب» آن. این دو فاعلیت، در طول یکدیگرند، نه در عرض هم. به همین دلیل، انتساب فعل به خداوند، نافی انتساب آن به انسان نیست و بالعکس. چنانکه شیخ مفید می‌گوید: «خداوند فاعل است و بنده نیز فاعل؛ اما فاعلیت بنده به تملیک الهی است» (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۱۰۱)

ب) اختیار به معنای «صحت فعل و ترک»

شیخ مفید «اختیار» را به معنای «صحت فعل و ترک» تعریف می‌کند. به این معنا که فعل برای انسان، «ممکن» است؛ هم می‌تواند آن را انجام دهد و هم می‌تواند ترک کند. این «امکان»، از «قدرت» (به معنای اول: سلامت اعضا و اسباب) ناشی می‌شود و شرط «تکلیف» است. اما «وقوع» فعل، مشروط به «قدرت» (به معنای دوم) است که خداوند آن را در لحظهٔ فعل می‌آفریند (صرامی، ۱۳۸۳: ص ۲۴۰-۲۴۵)

ج) جمع میان عدل و توحید

نظریهٔ «امر بین الامرین» در اندیشهٔ شیخ مفید، دقیقاً به همین دلیل برتری دارد که هم «عدل الهی» را حفظ می‌کند. (از طریق اثبات اختیار و مسئولیت انسان) و هم «توحید افعالی» را پاس می‌دارد. (از طریق انتساب خلق و ایجاد به خداوند) به بیان دیگر، این نظریه، پاسخی است به چالش دیرینهٔ کلام اسلامی: چگونه می‌توان هم خدا را «خالق کل شیء» دانست و هم انسان را «مسئول» افعالش؟ (برنجکار، ۱۳۸۶)

مکدرموت به درستی اشاره می‌کند که نظریهٔ شیخ مفید، «نظریهٔ خلق با واسطه» است؛ یعنی خداوند فعل را از طریق قدرتی که در انسان می‌آفریند، ایجاد می‌کند. این نظریه، از «جبر» (که قدرت انسان را نفی می‌کند) و از «تفویض» (که خلق را به انسان نسبت می‌دهد) به یک اندازه فاصله دارد. (مکدرموت، ۱۹۷۸)

۳. بازخوانی نظریهٔ «کسب» نزد شیخ مفید و مقایسهٔ تطبیقی آن با کسب اشعری

۳. ۱ زمینه‌های تاریخی کاربرد واژهٔ «کسب» در کلام اسلامی

واژهٔ «کسب» (به معنای اکتساب، به‌دست‌آوردن) پیش از آنکه به اصطلاحی فنی در کلام اسلامی تبدیل شود، ریشه در قرآن کریم داشت. آیات متعددی فعل انسان را با مشتقات «کسب» توصیف کرده‌اند، مانند: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره: آیه ۲۸۶) و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (مدثر: آیه ۳۸). این کاربرد قرآنی، به واژهٔ «کسب» مشروعیت و مقبولیت اولیه‌ای در میان همهٔ فرق اسلامی بخشیده بود. (شاکرین، ۱۳۹۱)

با این حال، نقطهٔ عطف در تاریخ این اصطلاح، به ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴ق) بازمی‌گردد. اشعری که خود از شاگردان مکتب معتزله بود و سپس از آنان جدا شد، در مواجهه با معضل «خلق اعمال»، نظریه‌ای ارائه کرد که بعدها به «نظریهٔ کسب» شهرت یافت. او می‌کوشید با این نظریه، از یک سو «توحید افعالی» (انحصار خالقیت در خداوند) را حفظ کند و از سوی دیگر، «عدل الهی» (مسئولیت انسان) را انکار ننماید. راه‌حل او چنین بود: خداوند «خالق» فعل است و انسان «مکتسب» آن. اما همین راه‌حل به‌ظاهر ساده، به دلیل ابهامی که در معنای «کسب» وجود داشت، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث تاریخ کلام تبدیل شد. (مکدرموت، ۱۹۷۸)

پرسش اساسی این بود: «کسب» دقیقاً به چه معناست؟ اگر انسان «خالق» فعل نیست، نقش او در «کسب» چیست؟ آیا این نقش، حقیقی است یا صرفاً مجازی؟ پاسخ به این پرسش‌ها، مرز میان «کسب اشعری» و «کسب مفیدی» را مشخص می‌کند.

۳. ۲ نظریهٔ «کسب» اشعری: تحلیل هستی‌شناختی و انتقادی

برای درک تمایز دیدگاه شیخ مفید، ابتدا باید نظریهٔ اشعری را به دقت تحلیل کرد. ابوالحسن اشعری در آثارش، نظریهٔ کسب را چنین تبیین می‌کند:

الف) خداوند «خالق» فعل است.

از منظر اشعری، «خلق» به معنای «ایجاد از عدم» و «اختراع» است و این معنا منحصراً شایستهٔ خداوند است. هیچ موجودی، حتی انسان، توانایی «خلق» و «ایجاد» را ندارد. بنابراین، تمام افعال بندگان، از جمله افعال ارادی، «مخلوق» مستقیم خداوند هستند. (شاکرین، ۱۳۹۱)

ب) انسان «مکتسب» فعل است.

اشعری برای پرهیز از افتادن در دام «جبر مطلق» (که انسان را همچون جمادات بی‌اختیار می‌داند)، واژهٔ «کسب» را به کار می‌برد. اما «کسب» در دستگاه فکری او چه معنایی دارد؟ اشعری «کسب» را چنین تعریف می‌کند: «کسب، وقوع فعل از انسان به واسطهٔ قدرتی حادث است». به عبارت دیگر، فعل در لحظهٔ وقوع، «مقارن» با قدرتی است که خداوند در انسان می‌آفریند. اما نکتهٔ اساسی این است که این «قدرت حادث»، هیچ تأثیر علیّ بر «وجود» فعل ندارد. فعل، مستقیماً و بدون وساطت این قدرت، از جانب خداوند ایجاد می‌شود. (سبحانی، ۱۳۸۴)

ج) نقد هستی‌شناختی نظریهٔ کسب اشعری.

این نظریه از همان آغاز با انتقادات شدیدی مواجه شد. منتقدان، از جمله معتزله و متکلمان امامیه، استدلال می‌کردند که «کسب اشعری» در عمل هیچ تفاوتی با «جبر» ندارد. زیرا اگر قدرت انسان هیچ تأثیری در وجود فعل نداشته باشد، انتساب فعل به انسان صرفاً «مجازی» خواهد بود، نه «حقیقی». در این صورت، «تکلیف» (امر و نهی الهی) و «ثواب و

عقاب» (پاداش و کیفر اخروی) بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا چگونه می‌توان انسانی را بر فعلی که هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته، مؤاخذه کرد؟ (شاکرین، ۱۳۹۱)

برخی از محققان معاصر، نظریهٔ کسب اشعری را صورت اولیه‌ای از نظریهٔ فلسفی «اکازیونالیزم» دانسته‌اند. اکازیونالیزم، نظریه‌ای است که علیّت میان پدیده های طبیعی را انکار کرده و خداوند را تنها «علّت فاعلی» حقیقی در جهان می‌داند. در این چارچوب، آنچه ما «علّت» و «معلول» می‌نامیم، صرفاً «مناسبت» و «تقارن» زمانی است که خداوند به‌عنوان «عادت» جاری ساخته است. این دیدگاه، دقیقاً همان مبنایی است که اشاعره در تحلیل فعل ارادی انسان اتخاذ کرده‌اند و نتیجه منطقی آن، نفی هرگونه اختیار و فاعلیت حقیقی برای انسان است. (عوده، ۱۹۸۵)

۳. ۳ نظریهٔ «کسب» شیخ مفید: بازخوانی هستی‌شناختی

شیخ مفید نیز همچون اشعری، از واژهٔ «کسب» برای تبیین رابطهٔ انسان با فعلش استفاده می‌کند. او در اوائل المقالات تصریحمی‌کند: «خداوند خالق اعمال بندگان است و بندگان مکتسب آن». (مفید، ۱۴۱۳ق) این عبارت، در نگاه نخست، کاملاً باعبارت اشعری یکسان به نظر می‌رسد. به همین دلیل، برخی مستشرقان و حتی برخی محققان شیعی، به هم‌سانی این دو دیدگاه حکم کرده‌اند. (مکدرموت، ۱۹۷۸) اما بررسی دقیق‌تر مبانی هستی‌شناختی شیخ مفید نشان می‌دهد که «کسب» در دستگاه فکری او، معنایی کاملاً متفاوت از «کسب اشعری» دارد.

الف) تفکیک میان دو معنای «قدرت»

مهم‌ترین تمایز دیدگاه شیخ مفید با اشعری، در تحلیل مفهوم «استطاعت» (قدرت) نهفته است. چنانکه در بخش پیشین توضیح داده شد، شیخ مفید میان دو معنای قدرت تفکیک می‌کند:

۱. قدرت به معنای سلامت اعضا و اسباب فعل (پیش از فعل)

۲. قدرت به معنای توانایی مستقیم بر ایجاد فعل (حین فعل)

این تفکیک، در نظام اشعری وجود ندارد. اشاعره صرفاً به معنای دوم (قدرت مقارن)

تمسک کرده و از تبیین «اختیار پیشینی» و «صحت فعل و ترک» عاجز مانده‌اند. در مقابل، شیخ مفید با اثبات معنای اول قدرت، «آزادی انتخاب» را برای انسان پیش از فعل توجیه می‌کند و به این ترتیب، از افتادن در دام «جبر» می‌رهد. (صرامی، ۱۳۸۳: ص ۲۴۰-۲۴۵)

ب) تأثیر علیّ قدرت انسان در «تعیّن» فعل

دومین تمایز هستی‌شناختی دیدگاه شیخ مفید با اشعری، در تحلیل رابطهٔ «قدرت» با «وجود فعل» است. از منظر اشعری، قدرت انسان هیچ تأثیری در وجود فعل ندارد و فعل مستقیماً از جانب خداوند ایجاد می‌شود. اما از منظر شیخ مفید، قدرت انسان در «تعیّن» و «تشخّص» فعل مؤثر است.

برای روشن شدن این مطلب، باید میان دو سطح از «وجود فعل» تمایز نهاد:

سطح اول: وجود مطلق فعل

فعل از آن رو که «حادث» و «ممکن الوجود» است، نیازمند «مُحدِث» و «واجب الوجود» می‌باشد. در این سطح، خداوند «موجد» و «خالق» فعل است و هیچ موجودی در این معنا با او شریک نیست.

سطح دوم: تعیّن و تشخّص فعل

اینکه «چه فعلی» در «چه زمانی» از «کدام فاعل» صادر شود، به «قدرت» و «اراده» انسان وابسته است. به بیان هستی‌شناختی، خداوند «وجود» فعل را می‌آفریند، اما «تعیّن» آن (مثلاً اینکه فعل «نماز» باشد یا «دزدی») به انتخاب انسان بستگی دارد. (قاضی‌زاده، ۱۳۸۰: ص۱۶۵-۱۷۰)

این دیدگاه، که بعد ها در کلام فلسفی شیعه به «نظریهٔ علیّت طولی» تکامل یافت، به روشنی با «کسب اشعری» متفاوت است.

در نظام اشعری، انسان هیچ نقشی در هیچ سطحی از وجود فعل ندارد و صرفاً «محل» وقوع آن است. اما در نظام مفید، انسان «علت قریب» و «مباشر» فعل است و به همین دلیل، انتساب فعل به او حقیقی است، نه مجازی. (علامه حلی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۰۸-۳۱۰)

ج) تمایز «کسب» مفیدی از «کسب» اشعری در روایات

شیخ مفید خود به این تمایز آگاه بوده و در اوائل المقالات به آن اشاره کرده است. او پس از نقل روایتی از امام صادق (ع) که در آن «جبر» و «تفویض» هر دو نفی شده‌اند، می‌گوید: «این روایت، هم عقیدهٔ جبریه را باطل می‌کند و هم عقیدهٔ مفوّضه را. اما آنچه من بدان معتقدم، امری است میان این دو: خداوند خالق است و بنده مکتسب». (مفید، ۱۴۱۳ق) این تصریح نشان می‌دهد که شیخ مفید «کسب» مورد نظر خود را نه با «کسب اشعری» (که در نهایت به جبر می‌انجامد)، بلکه با «امر بین الامرین» یکی می‌داند.

مکدرموت (۱۹۷۸) در تحلیل این تمایز، دیدگاه شیخ مفید را «نظریهٔ خلق با واسطه» می‌نامد. به این معنا که خداوند فعل را «با واسطهٔ» قدرتی که در انسان می‌آفریند، ایجاد می‌کند. این در حالی است که در نظریهٔ اشعری، خداوند فعل را «بدون واسطه» و مستقیماً می‌آفریند. این تفاوت ظریف اما اساسی، مرز میان «اختیار» و «جبر» را مشخص می‌کند.

۳. ٤ مقایسهٔ تطبیقی

جمع‌بندی و شفاف سازی تمایزات «نظریه کسب» در دو دیدگاه اشعری و شیخ مفید به شرح زیر بیان می‌شود:

الف) خالق فعل

مطابق نظر اشعری خالق فعل، خداوند به صورت مستقیم و بدون واسطه است اما مطابق نظر شیخ مفید خالق فعل خداوند با واسطهٔ قدرت انسان است.

ب) نقش انسان

مطابق نظر اشعری انسان در وقوع فعل، فاقد تأثیر عِلّی است اما مطابق نظر شیخ مفید انسان «مباشر» و «علت قریب» فعل و مؤثّر در تعیّن آن می باشد.

ج) معنای «کسب»

از نظر اشعری «کسب» به معنای اقتران زمانی قدرت با فعل، بدون تأثیر عِلّی است اما از نظر شیخ مفید «کسب» به معنای مباشرت و مقارنت قدرت با فعل، همراه با تأثیر در تعیّن است.

د) استطاعت (قدرت)

از نظر اشعری استطاعت تنها یک معنا دارد و آن قدرت مقارن با فعل است اما مطابق با نظر شیخ مفید استطاعت دو معنا دارد:

۱) سلامت اعضا (پیش از فعل). ۲) قدرت مقارن (حین فعل).

و) اختیار

ابوالحسن اشعری معتقد به نفی تأثیر عِلّی انسان است وگرایش به جبر دارد اما شیخ مفید معتقد به اثبات «صحت فعل و ترک» و پذیرش مسئولیت انسان می باشد.

ه) در رابطه با نظریهٔ امر بین الامرین

دیدگاه اشعری با نظریهٔ «امر بین الامرین» کاملا ناسازگار است و در عمل به جبر می‌انجامد اما دیدگاه شیخ مفید با این نظریه، کاملاً سازگار است و بلکه تبیینی از «امر بین‌الامرین» می باشد.

ی) مبنای هستی‌شناختی

مبنای هستی شناختی تفکر اشعری اکازیونالیزم (انکار علیّت میان پدیده ها) است اما مبنای هستی شناختی شیخ مفید علیّت طولی (فاعلیت در طول فاعلیت الهی) است.

۳. ۵ چرایی استفاده از واژهٔ «کسب» از سوی شیخ مفید

اکنون این پرسش مطرح می‌شود: اگر دیدگاه شیخ مفید با اشعری تفاوت مبنایی دارد، چرا او از همان واژهٔ «کسب» استفاده کرده است؟ پاسخ به این پرسش را باید در زمینه های تاریخی و گفتمانی عصر شیخ مفید جستجو کرد.

الف) فضای گفتمانی قرن چهارم

در قرن چهارم هجری، «نظریهٔ کسب» اشعری به یکی از گفتمان های غالب در محافل کلامی اهل سنت تبدیل شده بود. استفاده از این واژه، به شیخ مفید امکان می‌داد تا در همان چارچوب گفتمانی رایج، دیدگاه خود را مطرح کند و با مخاطبان اهل سنت به زبانی مشترک سخن بگوید. این راهبرد، در تاریخ کلام اسلامی بی‌سابقه نیست؛ متکلمان اغلب

از اصطلاحات رایج برای بیان دیدگاه های متفاوت خود بهره می‌بردند. (رفاعی، ۱۴۳۰ق: ص ۲۳۵)

ب) مشروعیت قرآنی واژهٔ «کسب»

چنانکه پیشتر اشاره شد، واژهٔ «کسب» ریشه در قرآن داشت و از این رو، از مشروعیت و مقبولیت بالایی برخوردار بود. شیخ مفید با استفاده از این واژه، دیدگاه خود را مستند به قرآن می‌ساخت و از متهم شدن به «بدعت» می‌رهید. (شاکرین، ۱۳۹۱)

ج) تمایز محتوایی با حفظ لفظ

شیخ مفید در اوائل المقالات، ضمن استفاده از لفظ «کسب»، محتوای آن را به گونه‌ای بازتعریف کرد که با «امر بین الامرین» سازگار باشد. او با تفکیک میان دو معنای «قدرت» و تأکید بر «تأثیر انسان در تعیّن فعل»، «کسب» را از معنای اشعری آن تهی ساخت و محتوایی جدید به آن بخشید. این روش، که می‌توان آن را «بازخوانی هستی‌شناختی» نامید، به شیخ مفید اجازه داد تا ضمن وفاداری به سنت روایی اهل بیت (ع)، در گفتمان کلامی زمانهٔ خود نیز مشارکت مؤثری داشته باشد. (عوده، ۱۹۸۵؛ مکدرموت، ۱۹۷۸)

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازخوانی هستی‌شناختی «اختیار» در اندیشهٔ شیخ مفید و با تأکید بر نقد جبر و تبیین نظریهٔ «کسب» صورت گرفت. یافته های این تحقیق نشان می‌دهد که شیخ مفید در مقام یکی از بزرگ‌ترین متکلمان امامیه در قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری، کوشیده است تا با تکیه بر اصل عدل الهی و با بهره‌گیری از آموزهٔ «کسب» که ریشه در سنت کلامی معتزله داشت، الگویی از اختیار انسانی ارائه دهد که نه به جبر (نظیر اشاعره) فروغَلتَد و نه به تفویض (نظیر غالیان معتزله) کشیده شود.

مفید با تمایزگذاری دقیق میان «خلق فعل» (اختراع و ایجاد حقیقی) که منحصراً از آن خداوند است و «کسب فعل» (نسبت‌یابی فعل به عامل انسانی همراه با قدرت و اراده)، موفق می‌شود از یک سو علم و قدرت مطلق الهی را حفظ کند و از سوی دیگر مسئولیت اخلاقی انسان را در قبال افعالش به رسمیت بشناسد.

از منظر هستی شناختی، نظریهٔ کسب شیخ مفید مبتنی بر چند پیش‌فرض اساسی است: نخست آنکه انسان دارای «قدرت بر ضد» (توانایی انجام دادن یا ترک فعل) است؛ دوم آنکه «اراده» در انسان امری حقیقی و تأثیرگذار در تحقق فعل است؛ سوم آنکه نسبت میان خدا و فعل انسانی، نسبت «خالق» به «مخلوق» نیست، بلکه نسبت «فاعل حقیقی مطلق» به «فاعل شرطی و اکتسابی» است. بر این اساس، انسان اگرچه خود آفرینندهٔ حقیقی فعل نیست، اما به دلیل برخورداری از قدرت و ارادهٔ هم‌زمان با فعل، سزاوار ثواب و عقاب می‌گردد. این تحلیل نشان می‌دهد که انتقاد برخی از شارحان متأخر مبنی بر جبری بودن نظریهٔ کسب مفید، ناشی از عدم توجه به همین تمایزات بنیادین است.

در مقام نقد جبر، شیخ مفید رویکردی چندلایه دارد. او در مرحلهٔ نخست، جبر را از طریق استدلال به عدل الهی نفی می‌کند:

اگر خداوند انسان را به فعل قبیحی مجبور کند و سپس او را بر آن فعل عقاب نماید، این کار قبیح و مستلزم ظلم بر خداست و خداوند از هر قبیحی منزه است. در مرحلهٔ دوم، با تبیین نظریهٔ کسب نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بدون اعتقاد به استقلال انسان در

ایجاد فعل، فاعلیت او را به رسمیت شناخت.

در مرحلهٔ سوم، مفید با نقد مبانی معرفت‌شناختی جبرگرایان، نشان می‌دهد که وجدان انسانی و اجماع عقلا بر این است که انسان خود را فاعل مختار افعالش می‌یابد و این احساس وجدانی نمی‌تواند خطا باشد. ازاین‌رو، جبر نه تنها با عدل الهی ناسازگار است، بلکه با بدیهیات عقل و وجدان نیز تعارض دارد.

تبیین نظریهٔ کسب در اندیشهٔ مفید نشان می‌دهد که این نظریه بیش از آنکه یک راه حل لفظی برای گریز از جبر باشد، یک نظام هستی‌شناختی منسجم است که در آن رابطه عِلّی میان خدا و جهان به گونه‌ای ترسیم می‌شود که هم خداوند به عنوان علت اولی و فاعل حقیقی همهٔ افعال شناخته می‌شود و هم انسان به عنوان علت اعدادی و شرطی، نقشی واقعی اما غیراستقلالی در تحقق افعال خود دارد. این نگاه که بعد ها در نظام کلامی خواجه نصیرالدین طوسی و سپس در فلسفهٔ صدرالمتألهین به شکل‌های دیگری تکامل یافت، نشان‌دهنده پیشگامی شیخ مفید در ارائه الگویی از «فاعلیت مشروط انسانی» در چارچوب خدامحور است.

از منظر نتایج پژوهش، می توان گفت که نظریهٔ کسب شیخ مفید دست‌کم چهار دستاورد اساسی دارد: نخست، گشودن راهی میانه در مسئلهٔ دیرپای جبر و اختیار که هم به ظاهر آیات و روایات (که گاه ناظر به جبر و گاه ناظر به تفویض است) وفادار باشد؛

دوم، تأمین مبانی انسان‌شناختی لازم برای مسئولیت اخلاقی و نظام ثواب و عقاب؛ سوم، حفظ اصل عدل الهی به عنوان یکی از ارکان اساسی کلام امامیه؛ و چهارم، فراهم آوردن امکان گفت‌وگو با نظام های کلامی و فلسفی دیگر (از جمله معتزله، اشاعره و حتی فلسفهٔ عمل در غرب معاصر).

در پایان باید تأکید کرد که نظریهٔ کسب شیخ مفید، با وجود تمام قوت‌هایش، خالی از چالش نیست. از جمله چالش‌های پیش روی این نظریه می‌توان به مسئلهٔ «نحوه تأثیر اراده در فعل» اشاره کرد که مفید تبیین روشنی از آن ارائه نداده است. همچنین رابطهٔ «قدرت» و «اراده» و اینکه آیا قدرت بر فعل، مقدم بر اراده است یا هم‌زمان با آن، در آثار مفید به صورت یکسان گزارش نشده است. با این حال، همین چالش‌ها نیز نشانگر ظرفیت بالای

اندیشهٔ او برای پژوهش‌های بیشتر است.

در مجموع، بازخوانی هستی‌شناختی اختیار در اندیشهٔ شیخ مفید نشان می‌دهد که او نه تنها در زمان خود پاسخی درخور به مسئلهٔ جبر و اختیار ارائه کرده، بلکه الگویی پیش نهاده که هنوز برای اندیشهٔ کلامی و فلسفی معاصر حرف‌های تازه‌ای برای گفتن دارد. پژوهش حاضر اگرچه گامی در این مسیر بوده است، اما تبیین نسبت نظریهٔ کسب با مباحثی چون «قضا و قدر»، «بداء» و «علم پیشین الهی» همچنان نیازمند بررسی‌های مستقل دیگری است.

فهرست منابع

۱. احمدی، علی؛ شکری، محمد. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی مفهوم "استطاعت" در مکاتب کلامی نخستین (معتزله، اشاعره و امامیه)». دوفصلنامه پژوهش‌های کلامی، شماره ۶، ص۴۵-۶۴.

۲. برنجکار، رضا. (۱۳۸۶). کلام و عقاید: آشنایی با مکاتب کلامی شیعه. قم: نشر معارف.

۳. سبحانی، جعفر. (۱۳۸۴). بحوث فی الملل و النحل (جلد ۲ و ۳). قم: مؤسسه امام صادق(ع).

۴. شاکرین، حمیدرضا. (۱۳۹۱). «نظریه کسب اشعری و نقد آن بر اساس دیدگاه شیخ مفید». فصلنامه علمی- پژوهشی قبسات، شماره ۶۶، ص ۱۰۱-۱۲۴.

۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۶ق). الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد. بیروت: دار الاضواء.

۶. صرامی، سیف‌الله. (۱۳۸۳). «اختیار انسان در اندیشه شیخ مفید و سید مرتضی». مجله نقد و نظر، شماره ۳۵-۳۶، ص ۲۳۲-۲۵۵

۷. علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۲ق). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. تحقیق و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی. قم: مؤسسهٔ النشر الاسلامی.

۸. قاضی‌زاده، کاظم. (۱۳۸۰). اندیشه های کلامی شیخ مفید. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۹. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). الکافی (جلد ۱، کتاب التوحید، باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین). تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیهٔ.

۱۰ . لاهیجی، عبدالرزاق (فیاض). (۱۳۸۳). گوهر مراد. تهران: نشر علم.

۱۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید). (۱۴۱۳ق). اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات. تحقیق ابراهیم انصاری. قم: المؤتمر العالمی لألفیهٔ الشیخ المفید.

۱۲. موسوی، سید مرتضی.(۱۴۳۱ق). الذخیرهٔ فی علم الکلام. تحقیق سید احمد حسینی. قم: مؤسسهٔ النشر الاسلامی.

منابع معاصر عربی

۱. رفاعی، عبدالجبار. (۱۴۳۰ق). مبانی الکلام الامامی فی مدرسۀ الشیخ المفید. بیروت: دار الهادی.

۲. عوده، سمیح. (۱۹۸۵). الشیخ المفید و آراؤه الفلسفیۀ و الکلامیۀ. بیروت: دارالفکر العربی.

منابع لاتین

1. Abdulsater, H. A. (2017). Shi'i Doctrine, Mu'tazili Theology: al-Sharif al-Murtada and Imami Discourse. Edinburgh: Edinburgh University Press.
2. Madelung, W. (1997). "The Imami Theology in the Buyid Period". In: Religious Schools and Sects in Medieval Islam. London: Variorum.
3. McDermott, M. (1978). The Theology of Al-Shaikh Al-Mufid. Beirut: Dar el-Machreq.